

پاسخ به پرسش‌ها و شبهات منتخب*

اشاره

فصلنامه پاسخ با توجه به رسالت مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) یک بخش از نشریه را به درج تعدادی از پرسش‌ها و شبهات مطرح در موضوعات مختلف که در گروه‌های علمی این مرکز بررسی و پاسخ داده شده اختصاص می‌دهد. در این بخش به اختصار حاصل برخی از این پژوهش‌ها برای استفاده پژوهشگران محترم و مخاطبان عزیز نشریه پاسخ ارائه می‌گردد.

شبهه اول: محمد و علی عامل حادثه عاشورا، نه سقیفه

متأسفانه، عالم شیعه، ریشه همه انحرافات تاریخ اسلام را انتخاب حضرت ابوبکر در سقیفه می‌داند و حتی علت به وجود آمدن واقعه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام را نیز در سقیفه جستجو می‌کند در حالی که پسر کارگزار علی (زیاد) حسین را کشت و خود پیامبر به ابوبکر سمت امیر الحاج داد و او را در آخرین روزهای عمر به جای خود به امامت گماشت و ابوسفیان را عامل جمع زکات نمود پس مقصر واقعی محمد و علی بودند نه سقیفه.

پاسخ

برای پاسخ این شبهه، باید به چند نکته توجه داشت:

۱. چه بسا حضرت خواست به این صورت، زیاد و خانواده او را نجات دهد؛ اما او نه تنها

*. مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)، گروه تاریخ.

از این هدایت بی بهره شد، بلکه در مسیر ضلالت قرار گرفت و اگر امام علی علیه السلام، چنین نمی کرد آن حضرت را متهم می کردند که به زیاد بن ابیه، به عنوان یک مسلمان بها نداده است و از این جهت، امام و عملکردش را مورد تخریب قرار می دادند.

۲. زیاد و فرزندش افراد قوی در امر حکومت بودند؛ به همین جهت، معاویه و یزید درصدد جلب آنان به سوی خود بودند؛ چنانکه نوشته اند، زیاد فردی ادیب و باهوش بود و مغیره بن شعبه، هنگامی که امارت بصره را از عمر بن خطاب دریافت کرد، او را به عنوان دبیر همراه خویش برد (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۱۹).

در زمان خلافت عمر، وی، زیاد را برای اصلاح امور به یمن فرستاد؛ او به طرف یمن رفت و اوضاع و احوال آنجا را سامان داد؛ بعد از اینکه مراجعت کرد، خطبه ای خواند و جریان کار را شرح داد؛ خطبه اش بسیار بلیغ بود، به طوری که همگان را تحت تأثیر قرار داد (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۹۲۶-۹۲۷).

زیاد، پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، از پذیرش بیعت معاویه سرباز زد و در قلعه استخر پناه گرفت؛ اما معاویه برای او نامه نوشت و او را به سوی خویش خواند؛ ظاهراً مغیره بن شعبه که پیش از این، زیاد را می شناخته، برای او وساطت کرد؛ در نتیجه، زیاد وارد دمشق شده و معاویه او را به مجلس خویش خواند و او را فرزند پدرش ابوسفیان و برادر خود دانست (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۲۲-۴۲۳).

در واقع، زیاد بن ابیه خود از مسیر هدایت منصرف شد و در دام معاویه قرار گرفت، چنانکه یاران زیادی مانند سلمان فارسی، مقداد، عمار یاسر، به هیچ قیمتی حاضر نشدند، دست از امام علیه السلام بردارند و در زمره مخالفین آن حضرت درآیند؛ پس این انتخاب خود زیاد بن ابیه و فرزندش عبیدالله بود که در این مسیر وارد شوند؛ البته چنانکه دیدیم، زیاد فردی زرنگ و باهوش محسوب می شد که پیش از خلافت امام علی علیه السلام، نیز در جامعه مطرح بود، نه اینکه امام علیه السلام، او را مطرح کرده باشد.

۳. عبدالله بن عمر، فرزند خلیفه دوم که برای خود، وجهه ای کسب کرده و خود را فردی زاهد و گوشه گیر قلمداد نموده بود و عنوان «فرزند خلیفه دوم» را نیز یدک می کشید، به شدت از عمل یزید و بنی امیه ابراز تنفر و انزجار نمود، به طوری که نامه تندی به

یزید بن معاویه نوشت: «... اما بعد، حادثه‌ای بزرگ و مصیبتی عظیم و واقعه‌ای خطرناک، برای اسلام و مسلمانان پیش آمد و هیچ حادثه و روزی، بزرگ‌تر از حادثه حسین علیه السلام و روز حسین نیست...؛ گویند: هنگامی که یزید، نامه فرزند عمر را خواند، با خنده‌ای تعجب‌آمیز، نامه او را چنین پاسخ داد: ... اما بعد، ای احمق! ما بر سر سفره‌ای گسترده و بستری آماده و مسندی مهیا قدم نهاده و در راه آن جنگیده‌ایم؛ اگر این، حق ما بود که معلوم است، از حق خود دفاع کرده‌ایم و کار خلافی از ما سر نزده؛ اگر گویی حق ما نبود، پدر تو این سنت (غصب حق) را برای ما گذاشت و حق را از اهلش گرفت...» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۳۲۸).

پس این تفکر نیز وجود داشته، اولین ظلم، توسط خلفای اولیه رخ داده و چه خوب گفته‌اند: «ما قتل الحسین الا فی یوم السقیفة؛ حسین علیه السلام در سقیفه کشته شد» (همان).

شبهه دوم: شیعیان کوفه عامل جریان عاشورا، نه خلیفه اول

آیا بی‌انصافی نیست که ما بخواهیم مردم مدینه را با مردم کوفه، یکی بدانیم و نتیجه‌گیری کنیم که خلافت ابوبکر (با مرکزیت مدینه) باعث شهادت امام حسین علیه السلام شد؟ حتی شیعیان اولیه، یزید را هم باعث شهادت حسین نمی‌دانسته‌اند، چه رسد به ابوبکر.

پاسخ

برای پاسخ به این شبهه، باید به چند نکته توجه داشت:

نکته اول؛ این سخن که حاکمیت خلفای سه‌گانه، باعث شهادت امام حسین علیه السلام شد، کاملاً درست است؛ زیرا انحراف در امت اسلامی، پس از جریان سقیفه، پدید آمد؛ درحالی‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در غدیر خم امیرمؤمنان علیه السلام را جانشین خود قرار داده و به آن حضرت، ولایت داده بود.

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد، خلفای ثلاثه، با استفاده از عمال و فرمانداران ناشایست، زمینه را برای انحراف جامعه پدید آوردند؛ آنان از فاحش‌ترین اشتباهات معاویه چشم‌پوشی می‌کردند؛ حتی با قدرت دادن به او، زمینه ایجاد بساط پادشاهی و سلطنت وی را ایجاد نمودند.

عزل معاویه و قرار دادن فرد شایسته‌ای به جای وی، برای عمر و سایر خلفا، در آن زمان

بسیار آسان بود؛ خلیفه دوم، چنان با وی مماشات می‌کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محققان بی‌طرف اُمّت است؛ کارهای ضد دینی پیدا و پنهان معاویه، هیچ‌گاه از دیدگاه عمر پنهان نبود؛ او خود به هنگام دیدن معاویه می‌گفت: «وی کسرای (پادشاه) عرب است»؛ [ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۵۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ ابن‌أثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۳۸۶] ولی در عمل، وی را برای استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق‌العنان گذاشته و قلمرو وسیعی شامل کشورهای سوریه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلط کرد.

راستی! چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیت دودمان بنی‌امیه، در شام باز گذاشت؛ به‌طوری‌که قدرت وی را به رخ اهل شوری می‌کشد؟! آیا منظور خلیفه، از تقویت بنی‌امیه در شام این بود که قدرت بنی‌هاشم را مهار کند؟ و در صورت بروز هرگونه تحرک و قیامی از سوی بنی‌هاشم، آنان را با قدرت دشمنان دیرینه اسلام، یعنی بنی‌امیه سرکوب نماید؟! آری! ممکن است راز اصلی این‌همه مدارا و مماشات، در همین نکته نهفته باشد!

درواقع، خلفا، با به حکومت رساندن بنی‌امیه در شام، ضریب امنیت خویش را بالا برده و خود را در مقابل قیام‌های احتمالی فرزندان پیامبر ﷺ، بیمه کرده بودند؛ آنان، از دودمان بنی‌امیه، به‌عنوان سپر حفاظتی خویش، در مقابل طوفان خشم بنی‌هاشم استفاده کردند؛ به همین جهت، به آنان، مجال می‌دادند تا با خاطری آسوده پایه‌های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهناور و ثروتمند، محکم و استوار سازند.

اینجاست که عمق این کلام که «قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ؛ امام حسین ﷺ، در همان روز سقیفه به شهادت رسید»، بیشتر آشکار می‌شود.

مرحوم محقق اصفهانی رحمته الله در دو بیت بسیار جامع و پرمعنی به همین نکته اشاره کرده است:

وَ مَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرَمَلَةٌ وَ إِمَّامَ رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ
 سَهُمْ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيْفَةِ وَ قَوْسُهُ عَلَى يَدَي خَلِيْفَةِ

ترجمه:

«آن هنگام که حرمله تیر می‌انداخت (و حلقوم علی‌اصغر را نشانه می‌گرفت)، این حرمله

نمود که تیر می‌انداخت، بلکه این تیر را کسی رها کرده است که چنین بستری را برای حرمه آماده ساخته بود! این تیری است که از سوی سقیفه رها شده و کمانش در دستان خلیفه بود!» (ر.ک: سعید داودی و رستم نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳).

پس حتماً خلفای سه‌گانه، مقصر هستند و آنان زمینه انحراف در جامعه را پدید آوردند و راه سلطه معاویه و بنی‌امیه را بر جامعه اسلامی هموار کردند.

نکته دوم؛ اینکه گفته می‌شود، مردم کوفه از پیروان حضرت علی علیه السلام، بودند نه ابوبکر و عمر نیز به هیچ‌وجه قابل‌پذیرش نیست؛ زیرا امیرمؤمنان علیه السلام، تنها پنج سال حکومت کرد و اتفاقاً بیشترین مشکل را با مردم کوفه داشت که حاضر به تبعیت کامل از حضرت نبودند.

تعبیرات خود امام علیه السلام نسبت به روایات این مردم، بسیار گویاست؛ در یک جمله، آن‌ها را تشبیه به زن حامله‌ای می‌کند که پس از تحمل درد و رنج دوران حمل، در نهایت بچه خود را سقط می‌کند؛ (نهج‌البلاغه، خطبه ۷۰) بار دیگر آن‌ها را به شتران بی‌سرپرستی تشبیه می‌کند که هرگاه از یک سو گرد هم آیند، از سوی دیگر پراکنده می‌شوند؛ (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۸۳: «یا اشباه الابل غاب عنها رعاتها کما اجتمعت من جانب تفرقت من جانب آخری») این روحیه، طبیعتاً نمی‌توانست یک والی و زمامدار آرام و اصلاح‌طلب، آن‌هم پایبند به راه‌های منطقی و انسانی را تحمل کند؛ از این‌روست که علی علیه السلام در اواخر کار، هرچه به این مردم اصرار می‌کند تا علیه شام متحد شوند، آن‌ها حتی برای دفاع از خود عراق نیز، تلاشی نمی‌کنند؛ آن وقت است که زبان ملامت حضرت، به روی آن‌ها گشوده می‌شود؛ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۶۷) این مردم، در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام، با آن سوابق درخشان، چنین برخوردی دارند تا جایی که آن جناب، آرزوی مرگ می‌کند.

نکته مهمی که نشان می‌دهد، سیره ابوبکر و عمر، در میان مردم کوفه طرفدار زیادی داشته، این سخن امام علی علیه السلام است:

«مگر ندیدید که وقتی آنان را از نماز تراویح (نماز مستحبی که اهل سنت به جماعت می‌خوانند) باز داشتیم؛ از کسانی که در لشکر، هم‌رزم من بودند؛ فریاد زدند: ای مسلمانان! سنت عمر از بین رفت! پس می‌رفت که لشکر از هم‌پاشیده شده و به امامت ائمه ضلالت و گمراهی درآید» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۵۸).

از طرفی، مردم این شهر با داشتن روحیات خاص در مقاطع مختلف، مواضع متفاوتی داشته‌اند: در مقاطعی از تاریخ، موضع آن‌ها در جهت دفاع از اهل بیت علیهم‌السلام بوده و با شجاعت بی‌نظیری، جناح علوی را تقویت کرده‌اند، کما اینکه در جریان جمل، با همکاری همین مردم بود که امام علیه‌السلام، موفق شد، ناکثین را شکست دهد؛ اما درست در اواخر خلافت امام علی علیه‌السلام، در یاری آن حضرت، سستی کرده و سبب زمین‌گیر شدن حق و پیروزی باطل را فراهم آوردند؛ بعدها با اینکه در میان آن‌ها شیعیان بسیاری بودند؛ اما توده مردم از یاری حسن بن علی علیه‌السلام کوتاهی کرده و او را تنها گذاشتند؛ همین اتفاق در محرم سال ۶۱ نیز تکرار گردید؛ باین حال، گروه زیادی از آن‌ها به نام تواین از کردار زشت خویش توبه کرده و بیشترین آن‌ها در جریان قیام تواین به شهادت رسیدند؛ همکاری جمعی از آن‌ها با مختار بن ابی‌عبید برای انتقام از قاتلین امام حسین علیه‌السلام، نشانه دیگری از موضع شیعی آن‌هاست؛ در مقابل، کوتاهی آنان در همراهی زید بن علی در سال ۱۲۲ق، نشان بر بی‌وفایی آنان نسبت به علویان دانسته شده است.

شبهه سوم: دخالت نداشتن یزید در کشتن امام حسین علیه‌السلام

با بررسی حقایق تاریخی، متوجه می‌شویم که یزید، دستی در کشتن حسین نداشته است؛ در واقع، او عبیدالله بن زیاد را فرستاد تا نگذارد حسین به کوفه برسد و او به کشتن حسین دستور نداد.

پاسخ

برای پاسخ دقیق به شبهه فوق، لازم است، به صورت گام به گام، ابعاد این قضیه را موشکافی نموده و نکات ذیل را مورد نظر قرار دهیم:

شواهد تاریخی دال بر قاتل بودن شخصی یزید

ممکن است برخی افراد، به واسطه ایراد شبهات و یا بی‌اطلاعی نسبت به شواهد و حقایق تاریخی، در قاتل بودن یزید شک و تردید داشته‌اند باشند؛ اما مراجعه منصفانه به شواهد تاریخی، پرده از این موضوع برمی‌دارد که عامل اصلی واقعه کربلا شخص یزید بوده است؛ او با هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌تواند این گناه را از خود دور سازد؛ برخی دلایل تاریخی که به خوبی، بر قاتل بودن خلیفه اموی، دلالت دارند: (ر.ک: شای، علی و همکاران، ۱۳۹۲، ج ۶، ص ۶۶).

الف) فرمان یزید به ولیدبن عتبه برای کشتن امام حسین

یزید، بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، به ولیدبن عتبه بن ابی سفیان، فرماندار مدینه، چنین نوشت:

«هنگامی که نامه‌ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله زبیر را احضار کن و از آنها بیعت بگیر؛ اگر خودداری کردند، آنها را گردن بزن و سرهاشان را نزد من بفرست؛ سپس از مردم، بیعت بگیر و هرکس خودداری کرد، همین حکم را درباره او نیز اجرا کن؛ والسلام» (یعقوبی، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۴۱).

البته این حکم در مدینه، اجرا نشد و امام حسین، مجبور شد، شهر آبا و اجدادی خود را ترک و به رهسپار مکه شود.

ب) دستور ترور امام حسین، در موسم حج

پس از عزیمت امام حسین، به مکه نیز، یزید فرمان داد تا در مراسم حج سال شصت هجری، امام را ترور کنند؛ علامه مجلسی می‌نویسد: «در برخی کتاب‌های معتبر دیده‌ام که یزید، عمرو بن سعیدبن عاص را با لشکری بزرگ گسیل داشت و امارت مراسم را به او سپرد و او را بر همه حاجیان فرمانده ساخت؛ و به او سفارش کرد که پنهانی حسین را دستگیر کند و اگر نتوانست، به‌طور ناگهانی او را بکشد؛ سپس در همین سال، سی تن از شیاطین بنی‌امیه را با حاجیان فرستاد و به آنان فرمان داد که هر طور شده حسین را بکشند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۹).

این حکم نیز به دلیل خروج امام، از مکه و حرکت به طرف عراق، به مرحله اجرا نرسید.

ج) صدور فرمان قتل از طرف یزید، به عبیدالله بن زیاد

در نور الابصار آمده است: «عبیدالله زیاد در نامه‌ای خطاب به حسین گفت: اما بعد، یزیدبن معاویه به من نوشته است، خواب نباید به چشمانت بیاید و شکمت از غذا نباید پر شود، یا حسین را به فرمان من بازمی‌گردانی و یا آنکه او را به قتل می‌رسانی؛ والسلام» (شبلنجی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۹).

د) انداختن مسئولیت به گردن یزید، توسط زینب کبری

حضرت زینب در مجلس یزید فرمود: آیا می‌گویی: «ای کاش! پدرانم در بدر حاضر بودند و ...» و با چوب‌دستی خود بر لب و دندان اباعبدالله می‌زنی؟ چرا چنین نباشد و

حال آنکه تو، پوست زخم چرکین را پیش از بهبودی کندی و با ریختن خون فرزندان رسول خدا ﷺ و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، بنیاد را ویران کردی؛ تو به زودی، در جایگاهت نزد خداوند، حاضر می‌شوی و آرزو خواهی کرد که ای کاش! کور و لال بودی و نمی‌گفتی: «شادی می‌کردند و دیگران را در شادی‌شان شرکت می‌دادند و...»؛ اگر ما را غنیمت انگاشته‌ای، بدان که در آن روزی که به جزای عمل خود بررسی، ما را ازدست‌رفته خواهی یافت؛ تو از پسر مرجانه کمک خواهی و او از تو کمک بخواهد؛ و تو و یارانت نزد میزان بر ضد یکدیگر اجتماع کنید؛ و تو بینی برترین توشه‌ای که معاویه همراهت کرده، قتل فرزندان محمد ﷺ است (ابن طیفور، ۱۳۷۸، ص ۲۱).

تو، هر آنچه خواستی کردی؛ ولی نشکافتی مگر پوست خود را و پاره نکردی مگر گوشت خود را؛ و به زودی با باری گران از ریختن خون فرزندان رسول خدا ﷺ و هتک حرمت خاندان و پاره‌های بدن آن حضرت، وارد می‌گرددی؛ در آن روزی که خداوند آنان را جمع و پراکندگی‌شان را به اجتماع مبدل می‌سازد و حقشان را از دشمنانشان می‌گیرد؛ پس نباید که شادی قتل آنان تو را بی‌قرار سازد ... شگفتا از کشته شدن پرهیزکاران و فرزندان پیامبران و نسل اوصیا به دست آزادشدگان پلید و زادگان زناکاران فاسق که دستانشان به خون ما آلوده شد ... (طبرسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۱۵۹).

هـ) انداختن مسئولیت به گردن یزید، توسط ابن عباس

ابن عباس، شخصیت برجسته و از صحابی مهم رسول خدا ﷺ، گناه قتل را متوجه شخص یزید دانسته است؛ یعقوبی می‌نویسد: او در ضمن نامه‌ای به یزید نوشت: ... تو را هرگز شادمانی و خوشحالی مباد!؛ چراکه تو حسین بن علی علیه السلام را کشته‌ای؛ ای خاک بر سرت، خاک بر دهانت، اگر نفست چنین نویدی به تو می‌دهد، راستی از کم‌خردی و بی‌فکری تو است؛ تو درخور سرزنش و سزاوار هلاکتی؛ مادرت هم‌پرد! گمان مبر که من کشته شدن حسین علیه السلام و جوانان بنی عبدالمطلب، آن چراغ‌های فروزان و ستارگان راهنما را از یاد برده‌ام؛ لشکرهای تو آنان را خاک‌آلوده و با تن برهنه و بی‌کفن در میان بیابان بر روی زمین انداختند؛ تا آنکه خداوند، مردمانی را که در خونشان شرکت نداشتند، وسیله ساختن تا بدن‌هایشان را کفن کردند (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۴۸).

شبهه چهارم: مخالفت سیره امام حسین علیه السلام با سیره سایر ائمه علیهم السلام

زندگی حسین بن علی، علی الخصوص دوران انتهایی، هیچ تناسبی با سیره دیگر امامان ندارد.

پاسخ

امامان معصوم علیهم السلام، به جهت اینکه الگویی کامل برای هدایت انسان‌ها هستند، باید در هر شرایط و موقعیت، بهترین رفتار و روش را در معرض دید انسان‌ها قرار دهند تا آن‌ها عملاً بیاموزند که در شرایط متفاوت باید چه رفتار مناسبی را اتخاذ کنند؛ زمان جنگ، صلح و زمان صلح، جنگ ننمایند؛ به عبارت دیگر، با اینکه همه امامان علیهم السلام، جلوه کاملی از صفات و اسمای الهی بوده‌اند، شرایط خاص و ویژگی‌های زمانه، باعث می‌شد که جنبه‌ای از شخصیت آن حضرات، تجلی پیدا کند.

در این بین، موقعیت و شرایط امام حسین علیه السلام بسیار ویژه بوده است. ده سال امامت حضرت، هم‌زمان با حکومت معاویه بود؛ در این دوره شرایط قیام وجود نداشت؛ به دلیل اینکه معاویه شخص حيله‌گری بود و ظاهر احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می‌کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۸۶).

به همین جهت بود که امام حسین علیه السلام، در زمان حیات معاویه، با آن‌که نامه‌هایی از اهل عراق، برای دعوت به قیام علیه خلیفه اموی داشت، دست به این کار نزد و فرمود: امروز، روز قیام نیست، خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد تا زمانی که معاویه زنده است، کاری نکنید و در خانه‌ها مخفی شوید (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۲۱).

لذا اگر امام حسین علیه السلام، در شرایط امام حسن علیه السلام قرار می‌گرفت، قطعاً همان کار را می‌کرد؛ به دلیل اینکه، بعد از صلح امام حسن علیه السلام، با معاویه، برخی خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و گفتند، ما صلح را قبول نداریم؛ آیا با تو بیعت کنیم؟ امام حسین علیه السلام فرمود: نه، هرچه برادرم حسن علیه السلام کرد، من تابع همان هستم (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۱۶۵).

اما به دلایل متعددی شرایط زمان حکومت یزید، درست برعکس شرایط دوره معاویه بود؛ زیرا خلیفه دوم اموی، به فسق و فجور و بی‌دینی شهرت یافته بود و از انجام هیچ گناهی حتی به صورت علنی پروا نمی‌کرد.

در حادثه کربلا، خصوصاً روز عاشورا، شاهد بروز و ظهور همه فضائل و خوبی‌ها از



وجود مقدس امام حسین علیه السلام و یارانش هستیم، درحالی که برای دیگر امامان علیهم السلام، این شرایط و امکان فراهم نشد که همه ویژگی‌ها و فضائل خود را در معرض دید حقیقت جویان قرار دهند و این البته به مقتضای وظیفه‌ای بود که بر عهده هریک از آن بزرگواران بود که شرایط خاص، رفتار خاصی را هم می‌طلبید.

با وجود این تفاوت زمانی، امامان بعدی هم، مسیری را که امام حسین علیه السلام ترسیم کرد و مسیر اسلام واقعی بود، تفسیر و تبیین نمودند. به همین دلیل، لازم نبود آن‌ها هم به روش امام حسین علیه السلام به مقابله با حکام جور پردازند. از طرفی هم، هیچ‌کدام از آن حضرات، یارانی مانند یاران امام حسین علیه السلام نداشتند؛ فرمانده سپاه امام حسن علیه السلام، با وجود اینکه فرزندان او به دست معاویه کشته شده بودند، با صد هزار درهم معاویه تطمیع شد و لشکر امام مجتبی علیه السلام را رها کرده و با هشت هزار نفر فرار کرد؛ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۴)؛ از این رو حضرت مجبور شد، با معاویه صلح کند. خود آن امام همام علیه السلام، در این باره می‌فرماید: من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که یارانی برای جنگ با وی نداشتیم، اگر یارانی داشتیم، شبانه‌روز با او می‌جنگیدیم تا کار یکسره شود (طبرسی، [بی‌تا]، ص ۱۵۷).

اصحاب امام حسن علیه السلام، شعارشان «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ» بود؛ [۱] ولی یاران امام حسین علیه السلام، در شب عاشورا عرضه داشتند: به خدا سوگند! اگر بدانیم که کشته می‌شویم، آنگاه ما را زنده می‌کنند، سپس می‌کشند و خاکسترمان را بر باد می‌دهند و این کار را هفتاد بار تکرار می‌کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا اینکه در راه تو جان بسپاریم (پیشوایی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۲). خود آن حضرت، در شب عاشورا این‌گونه همراهان خویش را مورد تأیید قرار داد: به راستی! یارانی بهتر از یاران خود و اهل‌بیتی نیکوکارتر از اهل‌بیت خود، سراغ ندارم. خدا از طرف من، به شما جزای خیر عنایت کند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۹۲).

شبهه پنجم: علاقه خلفا به امام حسین علیه السلام عامل دشمنی نسبت به آنان

یکی از علل وجود حقد و کینه، نسبت به حسین، علاقه شدیدی بوده که عمر، ابوبکر و عثمان، نسبت به این خاندان داشته‌اند؛ همین علاقه شدید، بعدها باعث بروز برخی

دشمنی‌ها و حسادت‌ها با این خاندان شد؛ طنز جالب تاریخ اینجاست که عالم شیعه می‌گوید: ابوبکر و عمر به این خاندان حسادت داشته‌اند؟ سؤال اینجاست: کدام حسودی این‌همه تعریف و تمجید و ابراز علاقه می‌کند؟

پاسخ

نگاهی کوتاه به مواضع مغرضانه خلفا علیه اهل بیت علیهم‌السلام؛ گزارش‌های متعددی در تاریخ ثبت شده است که نه تنها عدم محبت و علاقه ایشان نسبت به خاندان پیمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نشان می‌دهد، بلکه اخبار متعدد و متواتر، حاکی از دشمنی و کینه‌ورزی ایشان، به مقام و منزلت و فضائل آن حضرات، نیز است؛ از جمله:

۱. تهدید امام علی علیه‌السلام و یارانش به سوزاندن

بنا به نقل طبری، مورخ شهیر اهل سنت و دیگر مورخان، پس از آنکه امیرمؤمنان علیه‌السلام، از بیعت با خلفا استنکاف نمود، عمر بن خطاب به خانه آن حضرت که طلحه و زبیر و جمعی از مهاجران نیز در آنجا بودند، وارد شد و فریاد برآورد: به خدا سوگند، یا خانه را به آتش می‌کشم و یا برای بیعت بیرون روید! (طبری، ۱۳۸۷ ق، ج ۳، ص ۲۰۲).

حال، باید از مدعیان علاقه خلفا به اهل بیت علیهم‌السلام، سؤال کرد، چگونه ممکن است فردی به دیگری علاقه‌مند باشد و در عین حال او را تهدید به سوزاندن نماید؟!

۲. ایجاد محدودیت اقتصادی علیه اهل بیت علیهم‌السلام، با غضب سرزمین فدک

فدک، مزرعه بسیار بزرگی بود که بدون جنگ، در اختیار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، قرار گرفت؛ آن حضرت، با توجه به محبوبیت، عصمت، زهد، امانت و دقت اهل بیت علیهم‌السلام و پشتیبانی اقتصادی برای تبلیغ خط و راه آنان و فقرزدایی از امت، آن را در اختیار حضرت زهرا علیها‌السلام، گذاشت؛ اما پس از رحلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در روزهای نخست خلافت ابوبکر، وی به منظور محدودسازی قدرت اقتصادی امه علیها‌السلام، حضرت فاطمه علیها‌السلام، از فدک محروم گرداند.

آن حضرت، برای پس گرفتن آن کوشید؛ ولی دستگاه خلافت، از این کار سرباز زد؛ ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: فاطمه علیها‌السلام نزد ابوبکر رفت و به او فرمود: پدرم فدک را به من بخشید و علی و ام‌ایمن بر این مطلب گواه‌اند؛ ابوبکر، گفت: تو جز حق و راستی، چیزی به پدرت نسبت نمی‌دهی؛ من آن را به تو بخشیدم و بعد تکه‌ای از پوست طلبد و سند فدک را برای حضرت زهرا نوشت؛ حضرت، از نزد او خارج شد و در بین راه به عمر رسید؛ عمر

پرسید: ای فاطمه! از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد ابوبکر می‌آیم و به او گفتم که رسول خدا، فدک را به من بخشید و علی و ام‌ایمن نیز بر این مطلب گواه‌اند؛ وی نیز فدک را به من برگرداند و این نوشته را به من داد؛ عمر، نوشته را از آن حضرت گرفت و نزد ابوبکر آمده، گفت: تو فدک را به فاطمه داده‌ای و سندش را نوشته‌ای؟ گفت: آری؛ عمر گفت: علی به سود خودگواهی می‌دهد و ام‌ایمن، یک زن است و بعد آب دهان بر روی آن سند انداخته، نوشته را پاک و سند را پاره کرد؛

درواقع، مصادره فدک، آن روی سکه غصب خلافت از سوی حاکمان وقت بود و تلاشی برای در تنگنا قرار دادن امیرمؤمنان و اهل‌بیت علیهم‌السلام تفسیر می‌شود؛ (ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق؛ قرائتی، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۴۴؛ پورامینی، ۱۳۹۶، ص ۲۱۹) در نهج‌البلاغه، درباره فدک، چنین آمده: «از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند و خداوند، بهترین داور است» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵).

۳.۱. اجرای سیاست منع تدوین و نقل کلام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سوزاندن احادیث آن حضرت

یکی از اقدامات معروف خلفا پس از روی کار آمدن، اجرای سیاست منع نقل و تدوین احادیث پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (مگر احادیثی که جنبه سیاسی نداشت!)، آن هم به بهانه جلوگیری از اختلاط قرآن با احادیث و ایجاد اختلاف میان مسلمین بوده است؛ اما با عنایت به شواهد تاریخی و تصریح محققان، هدف اصلی از این اقدام، جلوگیری از نشر فضائل و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام، به‌ویژه جلوگیری از انتشار اخبار لزوم جانشینی ائمه علیهم‌السلام و در نتیجه اثبات برتری آن حضرات، بر خلفا بوده است؛ در این باره، احمد بن شعیب نسائی [۳۰۳. ق] از نویسندگان صحاح سته اهل سنت، از ابن عباس نقل نموده است که آن‌ها به جهت بغضی که از امام علی علیه‌السلام، داشتند، سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ترک، (و سیاست فوق را)، اجرا کردند (نسائی، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۲۵۳).

پیامد منع حدیث، آن چیزی شد که در کلام علی علیه‌السلام، در ترسیم وضع جامعه و مردم آمده است: «مردم در فساد و جنایت، هم‌داستان شدند؛ از دین فاصله گرفتند؛ بر دروغ‌گویی پیمان بستند و از راستگویی پروا کردند...» [۲] بدین ترتیب، به تدریج فضایل

اهلبیت علیهم‌السلام و صحابه عالی‌قدر فراموش و احادیث و اخبار دروغینی در جامعه منتشر- گردید و جمعیت رو به گسترش مسلمانان از درک حقیقت اسلام و قرآن محروم ماندند و فاجعه‌ای چون واقعه کربلا در فاصله کمتر از ۵۰ سال، پس از رحلت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، رقم خورد (ر.ک: نصیری رضی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹).

حال، باید از کسانی که ادعای محبت خلفا، به اهل‌بیت علیهم‌السلام را دارند، سؤال کرد: سیاست خلفا در حذف و منع روایات نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خصوص فضائل اهل‌بیت علیهم‌السلام، چگونه با ادعای علاقه و محبت آن‌ها به آن بزرگواران، سازگار است؟!

شبهه ششم: حرمت لعن یزید از نظر بسیاری از علما

ناسزا گفتن به مسلمان فسق و گناه است و هیچ‌کسی نگفته که یزید از دین اسلام خارج است تا لعن و ناسزا به او گفته شود بیشتر علمای اسلام مثل بخاری و ذهبی و ابن‌اثیر و... لعن یزید را حرام می‌دانند. پیامبر فرمود: «اولین لشکری که با شهر قیصر- می‌جنگند، بخشیده شده‌اند و این یزید بوده است.

پاسخ

برای پاسخ این شبهه، باید به چند نکته توجه داشت:

۱. روایتی که از بخاری نقل شده، به خاطر اشکالات سندی و متنی، قابل‌پذیرش نیست؛ در این حدیث، گفته شده، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برام حرام، بنت ملحان - که همسر- عبادة ابن‌صامت بود- وارد می‌شد: «فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا فَاطْعَمَتْهُ؛ یک روز، بر او وارد شد و ام حرام به حضرت، غذا داد؛ وَجَعَلْتُ تَفْلِي رَأْسَهُ فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ»؛ نعوذ بالله، استغفرالله؛ این توهین زشتی که این‌ها نقل کردند؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نعوذ بالله سرش را در دامن این زنی که شوهردار است گذاشت و آن زن سرش را واری می‌کرد؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با یک زن نامحرم چه‌کار دارد که خانه یک زن نامحرم برود؛ غذا بخورد و او با موهایش بازی بکند یا ببافد یا دنبال حشرات بگردد؛ ادامه همان روایت، بحث امت من می‌جنگند و اهل بهشت هستند.

این مطلب چنان نادرست است که ابن‌حجر عسقلانی سعی می‌کند، این روایت را توجیه

و در شرح صحیح بخاری، وقتی روایت را نقل می‌کند، تعجب می‌کند و می‌گوید، چطور ممکن است که آن حضرت، با یک زن اجنبی خلوت کرده باشد (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ج ۹، ص ۲۰۳).

ابن حجر، درباره سند این روایت نیز می‌گوید «والإسناد كله شاميون؛ سند این روایت، همه‌شان اهل شام هستند»؛ (همان، ص ۱۹۵) خیلی واضح است که مردم شام، همچنین روایت جعلی را برای دفاع از یزید نقل کنند؛ برای اینکه بگویند، شامی‌ها خیلی خوب هستند؛ ما خیلی خوب هستیم و امیرمان هم آدم خیلی خوبی است؛ «والإسناد كله شاميون»؛ یعنی تمام روات این روایت از مردم شام هستند و چنین مطلب دروغی را نقل کرده‌اند.

۲. کسی گفته که یزید فرمانده این لشکر بوده، این مطلب، توسط نقل‌های دیگر رد می‌شود؛ زیرا روایت صحیح داریم که فرمانده، یزید نبود؛ فرمانده عبدالرحمان ابن خالد ابن ولید بود: «وعلى الجماعة عبدالرحمن بن الوليد»؛ (سجستانی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۲۷۲) پس اساساً فرمانده، یزید نبود و در این دوره، او به‌هیچ‌وجه، چنین جایگاهی نداشت.

۳. برفرض محال که این روایت صحیح باشد، این عام که این لشکر بخشیده شده هستند، شامل یزید نمی‌شود و دلیل خاص داریم که یزید از ذیل این عام خارج است؛ چون، اگر پیامبر ﷺ گفته، «مغفورٌ لهم»، برای کسانی گفته که اهلیت مغفرت را داشته باشند، چنانکه اگر کسی از این گروه، مرتد شده باشد، نمی‌توان گفت، او هم بخشیده شده و داخل این عموم است.

به تعبیر، دیگر فرض شود که روایت درست است و یزید هم بوده و در روایت آمده که هرکس قسطنطنیه را فتح کرد، خدا او را می‌بخشد؛ آیا گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد، یا گناهان آینده‌اش را هم می‌بخشد؟ یعنی برفرض محال که این روایت صحیح و درست هم باشد، پیامبر ﷺ هم گفته باشد، یزید هم واقعاً فرمانده این جنگ باشد، این مربوط به زمانی بود که بیش از ۱۰ سال، قبل از حکومتش بوده است؛ گناهان گذشته‌اش بخشیده شده باشد، گناهان آینده‌اش چه می‌شود.

۴. درباره موضع اهل سنت، باید گفت، خدا در همین دنیا تکلیف فاسقین و منافقین را

مشخص کرده، تکلیف کسی را که قاتل باشد؛ کسی را که افساد در ارض بکند: «وَمَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا، فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء: ۹۳)؛ «و هرکس، فرد با ایمانی را از روی عمد، به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ درحالی‌که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».

به تعبیر الهی، هرکس یک مؤمنی را عمداً بکشد، جایش در جهنم است؛ برای همیشه در جهنم می‌ماند؛ گرفتار غضب و لعنت خدا می‌شود؛ و خدا برای او عذاب دردناکی آماده کرده و آماده خواهد کرد؛ یزید چند هزار نفر از پاکان را کشته است؛ این همه جنایت که در سه سال انجام داده را چگونه می‌توان توجیه کرد؛ آن همه جنایت در کربلا اتفاق افتاد و بعد از آن که بسیار مفصل است.

۵. این جنایات یزید، به قدری آشکار است که بعضی از علمای اهل سنت، مثل آلوسی که سلفی هم است، در این باره می‌نویسد: «نظر و ظن غالب من این است، این خبیث، یزید خبیث، این هم سنی است؛ این آقا می‌گوید، من سنی هستم؛ نظر اهل سنت این است؛ تو یک ناصبی از طالبان هستی، نظر من این است که این خبیث، رسالت پیغمبر را قبول نکرد و تمام کارهایی که با اهل حرم خدا انجام داد، با اهل حرم پیغمبر خدا انجام داد و کارهای که با عترت طیبین و طاهرین پیغمبر انجام داد، چه در زمان حیاتش و چه بعد از مماتش و کارهای زشت دیگری که انجام داد؛ نظر من این است که می‌شود کسی مثل یزید را علی‌التعین لعن کرد و اصلاً نمی‌شود تصور کرد که فاسقی مثل یزید هم وجود داشته باشد؛ ظاهراً او توبه نکرد، احتمال توبه‌اش ضعیف‌تر از ایمانش هست؛ ابن‌زیاد و ابن‌سعد را هم می‌شود، لعن کرد و تمام جماعتی که طرفدار این‌ها بودند و لعنت خدا بر یزید و ابن‌زیاد و ابن‌سعد و تمام طرفدارانش و تمام انصارش؛ «الذی یغلب علی ظنی أن الخبیث لم یکن مصدقاً برسالة النبی صلی الله تعالی علیه وسلم وأن مجموع ما فعل مع أهل حرم الله تعالی وأهل نبیه علیه الصلاة والسلام وعترته الطیبین الطاهرین فی الحیاة وبعد الممات وأنا أذهب إلى جواز لعن مثله علی التعین ولو لم يتصور أن یكون له مثل من الفاسقین والظاهر أنه لم یتب واحتمال توبته أضعف من إیمانه ویلحق به ابن‌زیاد وابن‌سعد وجماعة فلعنة الله عز

وجل عليهم أجمعين وعلى أنصارهم» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۲۲۸): پس یزید قطعاً اهل جهنم است با تمام طرفدارانش؛ همان طوری که آلوسی گفته است.

پی نوشت

- [۱]. یعنی: ما می خواهیم، زنده بمانیم.
- [۲]. «فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَا خَذَهُ وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاجِبَهُ وَ عَظَمَتِ الطَّاعِيَةُ وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ وَ صَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُطُومٍ وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيِّطًا وَ الْمَطَرُ قَيْظًا وَ تَفِيضُ اللَّثَامِ فَيْضًا وَ تَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا، وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الرِّمَانِ ذِئَابًا وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعًا وَ أَوْسَاطُهُ أَكَالًا [أَكَالًا] وَ فُقَرَاؤُهُ أُمُوتَانًا وَ غَارَ الصِّدْقِ وَ فَاضَ الْكُذِبُ وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا وَ الْعَفَافُ عَجَبًا وَ لَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْقُرُوِّ مَقْلُوبًا؛ (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸؛ ر.ک: ابن شاذان، ۱۴۰۲ق، ص ۱۳۶ و ۱۳۷).

فهرست منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. ابن اثیر، علی بن محمد، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
 ۲. ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدينة دمشق و ذکر فضلها و تسمية من حلها من الأماثل أو اجتاز بنواحيها من واردتها و أهلها*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
 ۳. ابن ابی الحدید، عزالدین، *شرح نهج البلاغة*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۴ ق.
 ۴. ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکریم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارالصادر، ۱۳۸۵ ق.
 ۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۷۹ ق.
 ۶. ابن شاذان، فضل بن شاذان نیشابوری، *الإيضاح*، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ ق.
 ۷. ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر، *بلاغات النساء*، قم: مکتبة الحیدریة، ۱۳۷۸.
 ۸. آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
 ۹. بلاذری، احمد بن یحیی، *أنساب الأشراف*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
 ۱۰. پورامینی، محمدباقر، *پیامبر اعظم ﷺ: سیره و تاریخ*، تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۶.
 ۱۱. پیشوایی، مهدی، *سیره پیشوایان: نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصومین علیهم السلام*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۰.
 ۱۲. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تحقیق: جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
 ۱۳. داودی سعید و مهدی رستم نژاد، *عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها*، قم: امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۸.

۱۴. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، الأخبار الطوال، قم: منشورات الرضى، ۱۳۶۸.
۱۵. سجستانی، سليمان بن الأشعث، سنن ابى داود، بيروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۰ق،
۱۶. شاوى، على، نجم الدين طبسى و محمد جواد طبسى، با كاروان حسینی از مدینه تا مدینه، ترجمه عبدالحسین بینش، قم: زمزم هدایت، ۱۳۹۲.
۱۷. شبلنجی، مؤمن بن حسن، نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار ﷺ، قم: شريف الرضى، ۱۳۷۳.
۱۸. شريف رضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة، تحقيق: فيض الاسلام، ضبط و تنظيم: صبحي صالح، قم: دار الهجره، ۱۴۱۴ق.
۱۹. شيخ مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، تحقيق: مؤسسة آل البيت ﷺ لتحقيق التراث، بيروت: دار المفيد، ۱۴۱۳ق.
۲۰. طبرسى، أبو منصور أحمد بن على بن أبى طالب، الإحتجاج على أهل اللجاج، قم: نشر- مرتضى، [بى تا].
۲۱. طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار التراث، ۱۳۸۷.
۲۲. قرائتى، محسن، تفسير نور، چاپ دوم، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۶.
۲۳. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق: على أكبر غفارى، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳.
۲۴. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ﷺ، چاپ سوم، بيروت: دار احيا التراث العربى، ۱۴۰۳ق.
۲۵. مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى ﷺ، تهران: صدرا، ۱۳۹۰.
۲۶. نسائى، احمد بن على، سنن النسائى، دمشق: دار ابن كثير، ۱۴۰۶ق.
۲۷. نصيرى رضى، محمد، تاريخ تحليلى صدر اسلام، تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.
۲۸. يعقوبى، احمد بن واضح، تاريخ يعقوبى، بيروت: دار صادر، [بى تا].